

تأملی پیرامون صاحبان (مستحقین) خمس^۱

عباس نیک‌زاد*

چکیده

معروف میان فقها این است که خمس به شش سهم تقسیم می‌شود سهمی از آن برای خدا و سهمی برای پیامبر (ص) و سهمی برای امام معصوم (ع) و سهمی برای مساکین و سهمی برای ایتام و سهمی برای ابن‌السبیل از سادات و بنی‌هاشم است. دو قسمت از این فتوای مشهور در این مقاله به صورت اجتهادی مورد نقد و ارزیابی قرار گرفته است و در نهایت نظریه این مقاله این است که صاحب اصلی همه خمس امام و حاکم اسلامی است و آن سه گروه مصارف‌اند نه صاحبان سهام، از این گذشته سادات و هاشمی‌بودن این سه گروه الزامی و همیشگی نیست.

کلید واژه‌ها: خمس، سهام شش‌گانه، سادات، صاحب اصلی، بنی‌هاشم، امام، حاکم اسلامی.

۱- طرح مسأله

در نگاه فقهی شیعه خمس به هفت چیز تعلق می‌گیرد ۱- غنیمت جنگی ۲- معدن ۳- غوص ۴- گنج ۵- مال مخلوط به حرام ۶- زمینی که ذمی از مسلمان می‌خرد ۷- درآمدهای مازاد بر مؤونه سال. یک پنجم این اشیاء را در اصطلاح فقهی خمس می‌گویند که صاحب مال باید آن را به صاحب خمس تحویل دهد تا بتواند از چهارپنجم باقیمانده بهره‌برداری کند.

پرسش اصلی این مقاله این است که خمس (یک پنجم) را به چه کسی باید داد، صاحب آن کیست؟

۲- قول مشهور و ادله آن

معروف میان فقها این است که خمس به شش سهم تقسیم می‌شود سهمی از آن برای خدا و سهمی برای پیامبر(ص) و سهمی برای امام معصوم (ع) و سهمی برای مساکین و سهمی برای یتاما و سهمی برای ابن‌السبیل از سادات و بنی‌هاشم است.

مستند این قول آیه قرآن و پاره‌ای از روایات است که به آنها اشاره می‌شود:

قرآن کریم می‌فرماید: «واعلموا انما غنتم من شیء فأن لله خمسه و للرسول و لذی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل ان کنتم آمنتم بالله وما انزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان ...» (انفال/ ۴۱) در این آیه کریم آمده است که غنیمت مال خدا و رسول و ذی القربی و یتامی و مساکین و ابن السبیل (در راه مانده) است. در روایات ما ذی القربی به معصوم (ع) تفسیر شده است. چنان که بر آن ادعای شهرت و بلکه اجماع شده است و جز ابن جنید بر آن مخالفت نکرد.

جا دارد عبارات برخی از اعلام در این رابطه آورده شود: «از صراحت تعدادی از روایات می‌توان اختصاص ذی القربی به امام معصوم (ع) را اثبات کرد، در میان این روایات، روایات معتبر نیز یافت می‌شود مانند صحیح بزنطی و معتبره ریان بن صلت و محمد بن مسلم، بلکه می‌توان ادعا کرد مجموعه روایاتی که در ذیل آیه خمس آمده و بر این تفسیر تأکید دارد به حد استفاضه است. علاوه بر اینکه تعبیر به ذی القربی در آیه خمس و آیات دیگر با این تفسیر تناسب دارد زیرا اختصاص اصطلاح ذی القربی در آیات کریمه قرآن به معصومین از اهل بیت پیامبر اکرم (ص) یک اصطلاح قرآنی است بنابراین واژه ذی القربی در این معنا حقیقت شرعی گردیده است» (هاشمی شاهرودی، ۳۹۰-۳۸۹).

« الظاهر من المتنان المراد بذی القربی هو الأمام (ع) كما هو المشهور بل المجمع علیه فی تفسیر الآیه الشریفه ... و یؤیده افراد ذی القربی ... و کیف كان فلا اشكال فی أن المراد بذی القربی هو الإمام (ع) و من بحكمه و هی فاطمه الزهرا (س)» (فاضل لنکرانی، ۱۴۲۳، ۲۵۴-۲۵۳) «المشهور ان ذی القربی الأمام (ع) خاصه» (علامه حلّی، مختلف، به نقل از منتظری، ۲۵۴).

« عندنا أن سهم ذی القربی الأمام وعند الشافعی لجميع ذی القربی ... دلیلنا اجماع الفرقه» (شیخ طوسی به نقل از منتظری).

مقصود از غنیمت در آیه بالا یا همه‌ی فواید و ارباح است نه خصوص غنائم جنگی، چنان‌که جمعی از فقها و مفسرین بر این نظرند (بروجردی، ۱۴۲۳؛ فاضل لنکرانی، ۴۰۲؛ حکیم، ۱۳۹۰، ۹، ۴۴۴؛ موسوی خویی، ۱۳۶۴، ۱۹؛ منتظری، ۱۳۶۲، ۱۴۴-۱۴۵؛ فاضل، همان؛ طباطبایی، ۱۳۹۴، ۹، ۱۰۸) یا اینکه خصوص غنائم جنگی است اما با استفاده از روایات، خمس اختصاص به غنائم جنگی ندارد و شامل امور دیگر از جمله مطلق فواید و ارباح است (شاهرودی، همان، ۲۸-۲۹؛ محقق اردبیلی، ۱۳۷۳، ۴، ۳۱۱؛ عاملی، ۱۴۱۰، ۳۳۸؛ شیخ طوسی، کتاب الزکاه، مسأله ۱۳۸؛ سید مرتضی، الإلتصار، ۸۶).

در هر دو صورت از آیه کریمه به ضمیمه روایات می‌توان استفاده کرد که تقسیم به سهام شش‌گانه مربوط به همه اشیاء و اموالی است که به آنها خمس تعلق می‌گیرد.

پاره‌ای از این روایات به شرح زیر است:

۱- مرسله حماد که در آن آماده است. «و یقسّم بینهم الخمس علی سته اسهم، سهم لله و سهم لرسول الله و سهم لذی القربی و سهم للیتامی و سهم للمساکین و سهم لأبناء السبیل. سهم الله و سهم رسول الله لا ولی الأمر من بعد رسول الله وراثه. فله ثلاثه اسهم، سهم نوره و سهم مقسوم له من الله و له نصف الخمس کمالاً و نصف الخمس الباقی بین اهل بینه، سهم لیتامهم و سهم للمساکینهم و سهم لأبناء سبیلهم، یقسم بینهم علی الکفاف و السعه ما یستغنون به فی سنتهم...» (حرّعاملی، ۱۳۹۷، ۶، ۳۵۸؛ حدیث ۸).

در اینجا بر تقسیم خمس به سهام شش‌گانه تصریح شده است.

۲- مرسله احمد بن ابی نصر عن بعض اصحابنا رفع الحدیث قال: «...فأما الخمس فیکسّم علی سته اسهم، سهم لله و سهم لرسول الله و سهم لذی القربی و سهم للیتامی و سهم للمساکین و سهم لأبناء السبیل فالذی لله فلرسول الله، فرسول الله احقّ به فهو له خاصه و الذی للرسول هو الذی القربی و الحجه

فی زمانه فالنصف له خاصه والنصف للیتامی و المساکین و ابناء السبیل من آل محمد(ص) الذین لا تحلّ لهم الصدقه ولا الزکاه عوضهم الله مکان ذلك بالخمس» (همان، ۳۵۹، حدیث ۹).

۳- مرسله ابن بکیر از احدهما (ع) فی قول الله عزوجل «واعلموا أنّما غنتمم...» قال: خمس الله للأمام و خمس الرسول للأمام و خمس ذوی القربی لقرابه الرسول الأمام والیتامی یتامی الرسول و المساکین منهم و ابناء السبیل منهم فلا یخرج منهم الی غیرهم» (همان، ۳۵۶، حدیث ۲).

۴- صحیحہ ربعی بن عبدالله از امام صادق که در مورد شیوه کار پیامبر اکرم در مورد غنائم جنگی این گونه آمده است: «... ثم قسم الخمس الذی اخذه خمسه اخماس يأخذ خمس الله عزوجل لنفسه ثم یقسم الأربعة اخماس بین ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابناء السبیل یعطی کل واحد منهم حقاً و كذلك الإمام (ع) اخذ كما اخذ الرسول (ص)» (همان، ۳۵۶، حدیث ۳) که البته این روایت به سهام پنج‌گانه اشاره دارد و اشاره‌ای به سهم رسول الله ندارد که شاید مقصود این باشد که چون سهم خدا را برای خودش می‌گرفت، خود دو سهم می‌برد گویا این دو سهم چون به پیامبر تعلق می‌گرفت یک سهم به حساب می‌آید. این چهار روایت همه روایاتی است که بر تقسیم خمس به سهام شش‌گانه دلالت دارد. این روایات هرچند از جهت دلالت خالی از خدشه‌اند اما همگی از جهت سند به دلیل مرسله بودن ضعیف‌اند. جز صحیحہ ربعی که آن هم بر ۵ سهم دلالت داشت.

بر اساس این روایات و نیز براساس فتاوی مشهور از علمای امامیه خمس به ۶ سهم تقسیم می‌شود که سه سهم از آن متعلق به امام معصوم (ع) است و سه سهم دیگر متعلق به اصناف سه‌گانه (یتامی و مساکین و ابن السبیل) است.

براساس این روایات، اصناف سه‌گانه باید از سادات و خویشاوندان پیامبر اکرم (ص) باشند چون در روایات بالا بر این نکته تصریح شده است. مشهور میان فقهای امامیه نیز همین است. در عروه الوثقی چنین آمده است: «مستحق الخمس من انتسب الی هاشم بالأبوه فان انتسب الیه بالأُم لم یحلّ له الخمس و تحل له الزکاه و لا فرق بین ان یکون علویاً او عباسیاً...» (یزدی طباطبایی، ۱۳۵۸، ۲، ۴۰۴).

هیچ‌یک از فقها در ذیل این مسأله حاشیه ندارند که نشان‌دهنده مقبولیت این فتوا میان همه آن فقهای است که بر عروه‌الوثقی حاشیه زده‌اند. ممکن است گفته شود مدلول روایات پیشین این است که سه سهم دیگر متعلق به همه کسانی است که چه از جانب پدری و چه از جانب مادری انتساب به پیامبر (ص) دارند چون همه آنها خویشاوند پیامبر به حساب می‌آیند، چنانکه امامان معصوم، با اینکه از طرف مادر

به پیامبر اکرم (ص) انتساب دارند، فرزندان و نوادگان پیامبر اکرم (ص) به حساب می‌آیند. پس به چه دلیل فقها فتوا داده‌اند که خمس اختصاص به منسوبین به پیامبر اکرم (ص) از جانب پدر دارد؟

توضیحی که فقهای ما بر این فتوا دارند این است که هرچند سخن بالا کاملاً درست است ولی از روایات دیگر استفاده می‌شود که خمس متعلق به هاشمی و مطلبی یا بنی‌هاشم یا بنی‌مطلب است (حرعاملی، همان، باب ۳۰ از ابواب مستحقین زکات، ۱۸۸، حدیث ۱ و باب ۳۱، ۱۸۹، حدیث ۳ و باب ۳۳، ۱۹۱، حدیث ۱ و باب ۳۴، ۱۹۲ حدیث ۲ و باب ۱ از ابواب قسمه الخمس، ۳۵۶، حدیث ۳) و نیز روایاتی وجود دارد که صدقه و زکات غیر بنی‌هاشم بر بنی‌هاشم و هاشمی حرام شده است و خمس به جای آن برای آنها منظور شده است (همان، باب ۲۹ و ۳۲ از ابواب مستحقین زکات، ۱۸۵-۱۹۱).

این عناوین بنی‌هاشم و هاشمی و بنی‌عبدالمطلب و مطلبی ناظر به طایفه و قبیله هاشمی و مطلبی است عناوینی که حکایت از طوایف و قبایل دارد مانند تمیمی و بنی‌تمیم و بنی‌عباس و بنی‌امیه و عباسی و اموی، این عناوین عرفاً تنها منتسبین از طرف پدر را دربر می‌گیرد. مثلاً به نوادگان دختری تمیم و یا عباس و یا امیه، بنی‌تمیم و بنی‌عباس و بنی‌امیه گفته نمی‌شود (نجفی، ۱۳۹۲، ۱۶، ۹۲-۹۳؛ موسوی خویی، همان، ۳۱۷ و ۳۱۸؛ حکیم، همان، ۵۷۳؛ فاضل، همان، ۲۵۶ و ۲۵۷؛ منتظری، همان ۲۹۱ و ۲۹۳ و ۲۹۴). نکته‌ی دیگری که فقهای ما بر مطلب بالا افزودند این است که اگر همه کسانی که به هاشم و مطلب چه از جانب پدر و چه از جانب مادر انتساب دارند صاحبان خمس به حساب می‌آیند و زکات بر آنها حرام باشد، اکثریت قاطع مسلمان‌ها مشمول این قاعده خواهند بود، زیرا غالب مسلمانان از طریق یکی از آباء و امهات و اجداد و جداتشان (در طول بیش از ۱۴۰۰ سال) به هاشم انتساب دارند بنابراین باید به غالب مسلمان‌ها زکات تعلق نگیرد و بجایش خمس تعلق گیرد (همان).

علاوه براینکه اگر چنین بود این نظریه از صدر اسلام اشتهاار پیدا می‌کرد و سیره مشرعیه بر آن استوار می‌شد. چنان‌که اگر چنین بود می‌بایست مسلمان‌ها بر ضبط نسبت خود از طریق مادر به پیامبر و هاشم و مطلب اهتمام نشان می‌دادند همان‌گونه که از طریق پدر اهتمام نشان دادند (منتظری، همان، ۲۹۴).

آنچه که تا بدینجا گفته شد نظریه معروف و مشهور میان فقهای امامیه در هر دو مسأله بود یعنی مسأله تقسیم خمس به سهام شش‌گانه و اختصاص اقسام سه‌گانه به سادات و طایفه بنی‌هاشم از طریق پدر.

اما در مقابل این دیدگاه، دیدگاه دیگری در هر دو مسأله است یعنی اولاً تقسیم خمس به سهام شش‌گانه موجه و مقبول نیست بلکه همه خمس حق واحد است و یکپارچه به امام معصوم تعلق دارد و اصناف سه‌گانه صاحبان سهام نیستند بلکه مصارف خمس می‌باشند و ثانیاً هرچند سادات از آن اصناف سه‌گانه از جهت مصرف در اولویت‌اند اما دلیل متقنی در کار نیست که نصف خمس لزوماً و دائماً باید تنها در میان آنها پرداخت شود بلکه اختیار مصرف آن به هر گونه که صلاح هست در دست امام است از جمله می‌تواند غیرسادات از آن اصناف سه‌گانه را نیز بهره‌مند سازد. جا دارد هر دو ادعای مطرح‌شده در این دیدگاه را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم تا حقیقت روشن گردد.

۳- ادله و شواهد حق وحدانی بودن خمس

شواهد و ادله‌ای دلالت بر این دارد که تمام خمس حق وحدانی است و تماماً متعلق به امام است نه اینکه سه سهم از آن ملک امام و سه سهم دیگر ملک طوایف سه‌گانه باشد اینک به برخی از این ادله و شواهد اشاره می‌شود:

آیه کریمه خمس غنیمت (انفال، ۴۱) از چند جهت بر این نظریه دلالت دارد:

الف: آوردن لام بر روی کلمه الله والرسول و ذی القربی و نیاوردن لام بر روی سه طائفه یتاماً و مساکین و ذی القربی خود نشان‌دهنده تفاوت است. اگر هیچ تفاوتی نباشد چنان‌که طرفداران نظریه سهام شش‌گانه معتقدند، این تفاوت قابل توجیه نخواهد بود. اگر گفته شود که او عطف بر روی این سه طایفه برای بیان ملکیت آنها کافی است، گفته می‌شود که اگر قرار بود که لام ملکیت باعطف بیان شود، چرا این لام در "الرسول" و "ذی القربی" تکرار شد؟ تکرار شدن در آن سه مورد و عدم تکرار در سه مورد دیگر قطعاً نشان‌دهنده تفاوت است، این تفاوت که در آن سه مورد به نحو ملکیت است و در این سه مورد به نحو ملکیت نیست بلکه به نحو مصرف است. یعنی این سه گروه مصرف‌کننده خمس‌اند نه مالک آن.

ب: تقدیم‌الله (جار و مجرور) بر "خمس" نشان‌دهنده حصر است. یعنی خمس منحصرماً مال خداست، للرسول ولذی القربی برالله عطف شده است. یعنی خمس منحصرماً مال خدا است و منحصرماً مال رسول است و منحصرماً مال ذی القربی است، با توجه به اینکه یک مال نمی‌شود منحصرماً هم مال خدا باشد و هم مال پیامبر (ص) و هم مال ذی القربی (ع)، قهراً این ملکیت‌ها در طول هم خواهند بود یعنی منحصرماً مال خداست و در طول آن منحصرماً مال پیامبر است و در طول آن منحصرماً مال ذی القربی است. اگر گفته شود

آیه دلالت بر این دارد که منحصرأً مال خدا و رسول و ذی‌القربی در عرض هم است، نه در طول هم گفته می‌شود که معنا ندارد کسی با خدا در عرض او مالک چیزی باشد این با ادب و فرهنگ قرآنی که کاملاً توحیدی است سازگار نیست. ظاهراً در هیچ جای قرآن چنین چیزی سابقه ندارد. علاوه بر این، در این صورت لام ملکیت نمی‌بایست در دو جای دیگر تکرار می‌شد، از این گذشته می‌بایست جمله به این صورت آورده می‌شد: فأنَّ لله والرسول و ذی‌القربی خمسہ. حال که پذیرفته شد مالکیت این سه مالک (خدا و رسول و ذی‌القربی) به نحو طولی و ترتیبی است، باید بپذیریم که عنوانی در این سه وجود دارد که عنوان مشترک است و آن عنوان مشترک است که مالکیت دارد، یعنی خداوند به اعتبار عنوان ولایت و حاکمیت، مالکیت بر خمس دارد و پیامبر و ذی‌القربی نیز به اعتبار همین عنوان، مالکیت بر خمس دارند، یعنی خداوند چون حاکمیت و ولایت دارد خمس مال اوست و در طول خداوند چون پیامبر (ص) ولایت و حاکمیت دارد مالک خمس است و ذی‌القربی نیز چون در طول پیامبر (ص) ولایت و حاکمیت دارد مالک بر خمس است.

مؤید و شاهد این توجیه این است که خداوند بر همه عالم مالکیت تکوینی دارد نه بر خمس غنائم، همین شاهد این است که مالکیت در اینجا تشریحی و اعتباری است نه تکوینی، جعل مالکیت تشریحی اعتباری برای خداوند قطعاً به اعتبار الوهیت و یا خالقیّت و یا رازقیّت و ربوبیت او نیست، باید شأنی از شؤن خداوندی که تناسب و سنخیت با مالکیت اعتباری دارد در این جعل و تشریح منظور گردد و آن چیزی جز ولایت و حاکمیت تشریحی او نیست، یعنی خداوند ولایت تشریحی بر افراد جامعه دارد، تشریحاً برای خود جعل مالکیت کرده است تا این مالکیت در طول او به کسی که از جانب او ولایت اعتباری تشریحی دارد داده شود. خلاصه اینکه مالکیت خداوند بر خمس مالکیت انحصاری است و در طول او مالکیت پیامبر بر خمس انحصاری است و در طول او مالکیت ذی‌القربی بر خمس انحصاری است، قطعاً نمی‌توانیم برای سه طایفه دیگر مالکیت منظور کنیم چون با انحصاری بودن آن سازگار نخواهد بود.

ج: شاهد دیگر بر دلالت آیه کریمه بر مدعا، تشابه این آیه با آیه دیگر است که مشابه همین تعبیرات در آن جا نیز آمده است آن آیه چنین است: « و ما افاء الله علی رسوله منهم فما او جفتم علیهم نخیل و لا رکاب و لکن الله یسلط رسله علی من یشاء ... و ما فاء الله علی رسوله من اهل القربی فلله و للرسول و لذیا لقربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل کی لایکون دوله بین الأغنیاء منکم ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فاتتهوا...» (حشر، ۶-۷). یعنی آن اموالی را که خداوند (از یهودیان بنی‌نضیر) به پیامبرش باز گردانید و در اختیار او نهاده است شما بر آنها اسب و شتری نتاختید (تا در آنها حقی داشته باشید) ولی خدا

پیامبرانش را بر هر که بخواهد چیره می‌کند ... آنچه خدا از اموال مردم آن آبادی‌ها، بدون پیکار مجاهدان به پیامبرش بازگردانید مال خدا و مال پیامبرش و مال ذی‌القربی و یتاماً و مساکین و ذی‌القربی است تا اینکه اموال، میان توانگران شما دست به دست نگردهد.

این دو آیه در مورد غنائم غزوه بنی‌نضیر است که بدون جنگ و درگیری، اموال غیرمنقول فراوان نصیب مسلمان‌ها شد زیرا یهودان بنی‌نضیر بعد از فشارهایی که از جانب سپاه اسلام بر آنها وارد شد راضی شدند که با برداشتن اموال منقول خود سرزمین مدینه را ترک کنند. باغات و مزارع فراوانی را در اختیار مسلمان‌ها نهادند، پیامبر این اموال را میان مهاجرین که از سرزمین خود آواره شده بودند و تهیدست بودند تقسیم کرد به این اموال که بدون جنگ بدست آمد "فیء" گفته می‌شود، فیء جزء انفال است و انفال متعلق به پیامبر اکرم است و مجاهدان سهمی در آن ندارند. حال جالب این است که در این دو آیه که مربوط به فیء و انفال است همان تعبیری بکار رفته است که در آیه غنائم جنگی بکار رفت. یعنی گفته شد "فیء" مال خدا و مال رسول و مال ذی‌القربی و یتاماً و مساکین و ابن‌السبیل است، شکی نیست که "فیء" به شش سهم تقسیم نمی‌شود یعنی اینگونه نیست که نصف از آن مال امام باشد و نصف دیگر آن سهم سه طائفه یتاماً و مساکین و ابن‌السبیل به نحو مالکیت باشد بلکه تماماً مال خداست و در طول آن تماماً مال رسول خدا (ص) و در طول آن تماماً مال امام (ع) است و آن سه طائفه صرفاً می‌توانند مصارف فیء باشند، آن هم در صورتی که پیامبر و یا امام مصلحت بداند، چون این اموال مال اوست و مصرف آن نیز به صلاحدید او بستگی دارد. از تشابه آیه خمس با آیه فیء فهمیده می‌شود که تمام خمس مانند تمام فیء متعلق به پیامبر و امام است و او به هر صورت صلاح ببیند مصرف می‌کند البته مصرف برای ایتام و مساکین و ابن‌السبیل در اولویت است.

۲- در پاره‌ای از روایات از خمس به «حق‌الأمارة» تعبیر شده است (حرعاملی، همان، ۶، ۳۴۱، حدیث

۱۲) که نشان می‌دهد همه خمس به حاکم و والی تعلق دارد.

۳- تعبیراتی در مرسله حماد آمده است که می‌تواند شاهد همین مدعا باشد:

الف: در این روایت در مورد سهام سه‌گانه یتاماً و مساکین و ابن‌سبیل آمده است: «یقسم بینهم علی الکفاف و السعه مایستغنون به فی سنتهم فان فضل عنهم شیء فهو للوالی و ان عجز او نقص عن استغنائهم کان علی الوالی ان ینفق من عنده بقدر ما یستغنون به و انما صار علیه ان یمونهم لأن له ان فضل عنهم» (حرعاملی، همان، ۳۵۸، حدیث ۸) یعنی سه سهم از سهام خمس میان سه طائفه ایتام و

مساکین و ابن‌السبیل به نحو کفاف و گشایش که نیازمندی‌های سالانه رابطرف کند تقسیم می‌شود. اگر چیزی از این سهام زیاد آمد متعلق به والی و امام است، اما اگر کم آمد بر والی است با اموالی که در اختیار اوست این نقصان و احتیاج را جبران کند، دلیل اینکه این وظیفه بر دوش حاکم قرار داده شده است این است اگر از این اموال چیزی زیاد بیاید متعلق به او خواهد بود.

این تعبیرات نشان می‌دهد که تمام خمس در اختیار حاکم و والی است و او تقسیم آن را بر عهده دارد. و نشان می‌دهد که طوائف سه‌گانه، مالکان این سهام نیستند چون در این صورت اگر از سهام آنها چیزی زیاد بیاید وجهی ندارد که به اموال حاکم و والی اضافه شود بلکه لازم است یا به این طوائف که مالک آن این سهام هستند داده شود و یا اینکه ذخیره شود تابعدها به آنها داده شود. شق دیگر (در صورت کمبود) نیز مؤید مدعاست چون نشان می‌دهد که حاکم وظیفه دارد که حوائج این سه گروه را به هر شکلی برآورده سازد چه از مال خمس و یا از اموال دیگر بیت‌المال.

ب: در همین مرسله آمده است: «و له (ای الوالی) بعد الخمس الأنفال ... و لأنفال الی الوالی» یعنی برای والی و حاکم و امام علاوه برخمس انفال است و انفال متعلق به والی است. این عبارت گواه این است که خمس همانند انفال تماماً متعلق به امام و والی است.

ج: آمده است: «ولیس فی مال الخمس زکاه ... ولذلک لم یکن علی مال النبی و الوالی زکاه...» یعنی بر خمس زکات تعلق نمی‌گیرد ... به همین خاطر بر مال پیامبر(ص) و والی زکات تعلق نمی‌گیرد. این تعبیر نیز گواه این است که تمام خمس مال پیامبر و والی است به همین خاطر بر آن زکات تعلق نمی‌گیرد.

۴- روایاتی دلالت براین دارند که تمام خمس مال امام است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:
الف: در روایت صحیحه علی بن محمدبن شجاع نیشابوری از امام هادی (ع) آمده است: «... فوق علی منها لخمس مما یفضل عن مؤنثه» (همان، ۳۴۸، حدیث ۲) یعنی امام نوشت: برای من از آنچه که از مؤنثها و زیاد می‌آید خمس است.

ب: در روایت صحیحه ابوعلی بن راشد به من گفت به امام هادی (ع) گفتم: شما به من دستور فرمودی که به امرتو اقدام کنم و حقّ ترا بگیرم، من این دستور شما را به دوستانت رساندم، برخی از آنها از من پرسیدند: حق امام چیست؟ من به پاسخ پرسش آنها آگاه نبودم امام فرمود: خمس بر آنها واجب است ... (همان، حدیث ۳).

ج: روایت محمدبن فضیل از امام رضا (ع): «از آیه کریمه و اعلموا انما غنتم ... از او پرسیدم، فرمود: خمس، مال خدا و مال رسول و مال ماست» (همان، ۲۶۱، حدیث ۱۸).

و: صحیح بزنطی: «از امام رضا سؤال شد در مورد آیه کریمه و اعلموا ... پرسش این بود که آنچه مال خداست مال کیست؟ فرمود مال رسول خداست و آنچه که مال رسول خداست مال امام است. پرسیده شد اگر صنفی از اصناف سه‌گانه (یتاما و مساکین و ابن سبیل) بیشترند و صنفی دیگر چه باید کرد؟ فرمود: اینکار به عهده امام است، بگو ببینم پیامبر خدا (ص) چگونه عمل می‌کرد؟ مگر بر اساس صلاح‌دید خود عمل نمی‌کرد؟ امام نیز این‌گونه است» (همان، ۳۶۲، حدیث ۱).

ه: روایت ابی بصیر از امام باقر (ع): «هرچیزی که از راه جنگی که بر اساس شهادت آن لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله (ص) بدست آمد خمس آن مال ماست و برای هیچ کس جایز نیست از خمس چیزی را بخرد مگر اینکه حق ما را به ما برساند» (همان، ۳۳۹، حدیث ۵).

و: روایت عبدالله بن سنان از امام صادق که در آن آمده است: «در روز قیامت حجت الهی و امام معصوم (ع) برمی‌خیزد و از درگاه خداوند می‌خواهد که از نادیده‌گیرندگان خمس بپرسد به چه حقی و به چه دلیلی آنرا برای خود مباح ساختند» (همان، ۳۵۱، حدیث ۸). در همین رابطه می‌توان به وسائل الشیعه (باب ۳ از ابواب الأنفال، ۳۷۶، حدیث ۳ و باب ۴، ۳۸۲، حدیث ۱۲ و ۳۸۳، حدیث ۱۴) مراجعه کرد.

۵- اخبار تحلیل و اباحه خمس که فراوان است نشانگر این است که تمام خمس متعلق به امام است به همین خاطر امامان معصوم تمام خمس را برای شیعیان تحلیل کرده‌اند لازمه این امر آن است که تمام خمس متعلق به آنهاست اگر گفته شود که این کار امامان از این جهت بوده است که آنها در زمان خاص و یا همه زمان‌ها به خاطر رعایت مصالحی از باب منصب ولایت و حاکمیت خود همه خمس را تحلیل کرده‌اند پاسخ این است که این توجیه خلاف ظاهر بلکه صریح تعبیرات این روایات است که دلالت بر این دارد که امامان از بابت اینکه خمس حق آنهاست بر شیعیان تحلیل و بر دیگران تحریم کرده‌اند (همان، ۳۷۸-۳۸۶ که مجموعاً ۲۱ روایت است).

۵- سیره قطعیه متشرعه بر این بود که شیعیان همه خمس را به امام معصوم یابه وکلای و نمایندگان ایشان می‌دادند. یعنی همانند زکات که خود مستقیماً میان فقرا و نیازمندان و یا در امور خیریه و ... مصرف می‌کردند عمل نمی‌کردند. این تصور در باب خمس میان شیعیان وجود نداشت بلکه التزام آنها بر این بود که خمس رابه امام یا نماینده او برسانند، اینکه امروز سهم سادات را مستقیماً به آنها می‌پردازند نتیجه فتاوی

متأخران است. همین سیره که قاعدتاً ناشی از فرمایشات معصومان است حکایت از این دارد که تمام خمس را متعلق به امام می‌دانستند.

۶- در روایات فراوانی آمده است که « خمس به جای زکات برای سادات و هاشمیین تشریح شده است، فلسفه تشریح آن برای سادات این است که شأن سادات به دلیل انتساب به پیامبر (ص) بالاست و در شأن آنها نیست که زکات که چرک و پلیدی دست مردم است به آنها داده شود» (همان، ۳۳۷، حدیث ۹ و ۱۰ و نیز ۱۸۵- ۱۸۷ احادیث ۱ الی ۷).

پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که چه فرقی میان خمس و زکات وجود دارد؟ هر دو مالیاتی است که شارع از زیادی اموال مردم مقرر کرده است، آیا تفاوت صرفاً صوری است، یعنی صرفاً به این است که نام یکی زکات و دیگری خمس است، قطعاً چنین نیست. تنها توجیه مقبولی که برای آن روایات می‌توان منظور کرد این است که زکات را صاحبان مال مستقیماً به نیازمندان می‌پردازند به تعبیر دیگر نیازمندان مستقیماً زکات و صدقات که زیادی اموال مردم است را از دست مردم می‌گیرند همین امر نوعی کسر شأن محسوب می‌شود، زیرا تلقی عرفی این است که آنها به زیادی اموال دست مردم محتاجند و زندگی خود را با این اموالی که از دست مردم دریافت می‌کنند می‌گذرانند، این امر با کرامت و شخصیت انسان چندان تناسب ندارد. برخلاف خمس که سادات نیازمند از چنگ مردم مستقیماً دریافت نمی‌کنند بلکه مردم موظفند به عنوان حق امام و والی به والی بپردازند و جزء اموال والی به حساب آید و سادات نیازمند پس از آن حق و سهم خود را از حکومت می‌گیرند، به تعبیر دیگر حکومت موظف است با بخشی از خمس، زندگی سادات نیازمند را برآورده سازد. پیداست که این روند هرگز با شأنیت و شخصیت و کرامت انسان ناسازگاری ندارد. بنابراین همین تفاوت مذکور در روایات دلالت بر این دارد که صاحب و متصدی همه خمس خود امام و والی است (منتظری، همان، ۲۷۴؛ هاشمی شاهرودی، همان، ۳۸۳).

۷- فقها بر این نظرند که بسط و توزیع خمس بر همه طوائف سه‌گانه لازم نیست یعنی شرعاً جایز است که همه خمسی که شخص به یک طائفه مانند مساکین و یا یتاما و یا ابن‌السبیل داده شود (یزدی طباطبایی، ۱۳۵۸، ۱، ۴۰۴ و همه محشین بر عروه‌الوثقی) اگر این گروه‌ها صاحبان سهام باشند لزوماً باید خمس میان همه این سه گروه توزیع شود.

شاهد دیگر این است که همگان بر این عقیده‌اند که اگر قرار است میان این سه گروه بسط و توزیع گردد، لازم نیست یکسان و یک اندازه توزیع شود (یزدی، عروه‌الوثقی، همان) در حالی که اگر ملکیت

این سه طائفه در کار باشد لزوماً باید در توزیع، تساوی و همسانی رعایت شود (میلانی، همان، ۱۶۸).
 ۸- ممکن است گفته شود حتی بنابر قول به ملکیت طوائف سه‌گانه نیز مالک مال بدون اذن امام یا نایب او ولایت بر تصرف ندارند، زیرا در اینجا ملکیت متعلق به عناوین طوائف سه‌گانه است نه افراد و مصادیق آنها، مالک مال خودسرانه ولایت بر تصرف در این مال و جداسازی سهام آنها را ندارد زیرا کسی به او چنین ولایتی نداد بنابراین اگر بخواهد چنین تصرفی بکند باید با اذن ولی عام یعنی امام و یا نایب او باشد (هاشمی شاهرودی، همان، ۳۸۷).

ممکن است در این بحث این اشکال مطرح شود که اگر طوائف سه‌گانه صاحبان سهام نیستند چرا در پاره‌ای از روایات برای آنها تعبیر به سهام شده است؟ پاسخ آن این است که این تعبیر لزوماً به معنای مالکیت نیست می‌تواند به معنای سهام از جهت مصرف باشد یعنی این طوائف از جهت مصرف، صاحب سهامند نه از جهت مالکیت، به تعبیر دیگر چون آنها مستحق این هستند که خمس به آنها داده شود به آنها صاحبان سهام گفته شده است (میلانی، همان، ۱۶۸-۱۶۹).

شاهد بر این معنا این است که در برخی از روایات، درباب زکات برای مستحقین زکات تعبیر به سهام شده است با اینکه فقها متفقند که موارد هشت‌گانه در زکات مصارف‌اند (وسائل الشیعه، همان، ۳۵۸ و ۳۵۹ حدیث ۸).

۴- عدم اختصاص خمس به سادات

آیا مقصود از طوائف سه‌گانه خصوص ساداتند یا اعم از آنها؟ ظاهر آیه کریمه عمومیت است زیرا الیتامی و المساکین جمع محلی به الف و لام‌اند که دلالت بر عموم دارند و ابن السبیل هرچند جمع نیست ولی جنس است و با توجه به اینکه قیدی در آیه نیامده است بر شمول دلالت دارد. تاریخ هم نشان دهنده پیامبر اکرم (ص) در جنگ بدر و یا جنگ‌های دیگر که غنائمی بدست می‌آوردند خمس آنها را میان مهاجرین و انصار تقسیم می‌کرد و تنها به سادات نمی‌دادند، اساساً در آن زمان سادات از جهت تعداد در حدی نبودند که خمس این همه غنائم میان آنها تقسیم شود به ویژه با توجه به اینکه در سادات فقر شرط است تعداد سادات فقیر بسیار قلیل بودند. برخی از روایات نیز بر عمومیت و شمول دلالت دارد. مانند صحیح محمدبن مسلم که دلالت بر این دارد که غنیمت و فیه حکمی همانند دارند و مراد از یتاما و مساکین همه فقرا هستند و صحیح ربعی از امام صادق (ع) که دلالت بر این دارد که پیامبر اکرم (ص)

یک پنجم خمس غنیمت را برای خود می‌گرفت و چهار پنجم باقیمانده را میان ذوی‌القربی و یتامی و مساکین و ابناء السبیل تقسیم می‌کرد، امام معصوم نیز همینگونه عمل می‌کرد. در این روایت یتامی و مساکین و ابناء السبیل در کنار ذوی‌القربی قرار گرفتند این نشان می‌دهد که این سه گروه از غیر ذوی‌القربی بودند (مستدرک الوسائل، ۱۵، ۱ ز ابواب الأفعال) و روایت زکریا بن مالک جوفی از امام صادق (ع) که در ذیل آیه خمس و غنیمت فرمودند: خمس خدا مال رسول‌الله است هر گونه که بخواهد در راه خدا صرف کند، اما خمس پیامبر (ص) مال خویشاوندان اوست و ذوی‌القربی تنها همان خویشاوندان او هستند یتاما نیز اهل بیت او هستند این چهار سهم را در بین آنها صرف می‌کرد اما مساکین و ابناء السبیل عموم مردم‌اند. ما اهل صدقه نیستیم و بر ما حلال نیست. صدقه مال مساکین و ابناء السبیل است (وسائل الشیعه، همان، ۳۵۵ و در غنیه و خصال و مقنع و تهذیب نیز این روایت آمده است). البته در نقطه مقابل این ادله و روایات، پاره‌ای از روایات دلالت بر این دارند که طوائف سه‌گانه از سادات و بنی‌هاشم‌اند مانند مرسله معروف حماد (وسائل الشیعه، همان، ۳۵۸) و مرسله احمد بن محمد بن عیسی که مرفوعه نیز هست (همان، ۳۵۹) و مرسله عبدالله بن بکیر از احدهما (ع) (همان، ۳۵۶) و روایت مذکور در رساله محکم و متشابه به نقل از تفسیر نعمانی از امام علی (ع) (همان، ۳۶۱) و روایت تفسیر عیاشی (همان، ۳۶۱ و ۳۶۲) و روایت ابراهیم بن عثمان از سلیم بن قیس (همان، ۳۵۹). این دسته از روایات جملگی از حیث سند مخدوش و ضعیف‌اند، در میان آنها روایت اخیر (ابراهیم بن عثمان از سلیم بن قیس) از اعتبار بهتری برخوردار است هرچند آن نیز خالی از خدشه نیست. در این جا دو راهکار به نظر می‌رسد راهکار اول اینکه با این دسته از روایات که دلالت بر تقیید طوائف سه‌گانه به سادات دارند هم اطلاقات روایات دسته اول و هم اطلاق آیه کریمه را تقیید می‌زنیم که نتیجه این می‌شود که لزوماً طوائف سه‌گانه باید سادات باشند. این راه‌حل پسندیده نیست زیرا هم آیه کریمه و هم روایات دسته اول صراحت در عموم دارند نه ظهور در اطلاق، به‌ویژه اینکه یقین داریم که پیامبر اکرم در عمل به آیه کریمه خمس غنائم را در جنگ‌ها به سادات و غیرسادات می‌دادند. بنابراین باید راهکار دیگر را ملتزم شویم و آن این که دسته اول و دوم روایات با هم تعارض دارند و چون دسته اول موافق کتاب و دسته دوم مخالف کتاب است باید روایات دسته اول را اخذ کنیم، البته این راهکار در صورتی است که هر دو دسته از روایات از جهت سند معتبر و تام باشند در حالی که چنان که گذشت سند روایات دسته دوم ضعیف و نامعتبر است. از این گذشته، تعلق نصف خمس به سادات، فی حد نفسه حکمی است نامعقول، زیرا چگونه ممکن است نصف خمس غنائم و معادن و غوص و گنج و اموال مخلوط به حرام و

زمین‌هایی که ذمی از مسلمان می‌خرد و اموال مازاد بر مؤونه سال همه اهل عالم، اختصاص به سادات داشته باشد. به ویژه اینکه می‌دانیم سادات می‌توانند از سادات زکات مال هم دریافت کنند. نتیجه این می‌شود که برای همه فقرا و مساکین یک سهم از هشت سهم زکات اختصاص داشته باشد آن هم زکات غیرسادات الزاماً و زکات سادات اختیاریاً. زکاتی که تنها به برخی از اموال محدود تعلق می‌گیرد، ولی نصف خمس تمام اموال که به مراتب بیشتر از همه زکات است الزاماً به یک طائفه از فقرا و مساکین یعنی سادات اختصاص یابد به علاوه زکات سادات اختیاریاً! اگر گفته شود از روایات استفاده می‌شود که هر چند نصف خمس برای سادات جعل شده است اما در صورت افزونی بر نیاز سادات فقیر، مازاد در اختیار امام قرار می‌گیرد. پاسخ این است که اصل چنین جعل و تشریح فی حدنفسه لغو و نامعقول است. اشکال این نیست که چرا این همه اموال در اختیار جمع محدودی از سادات در اختیار می‌گیرد اشکال این است که چرا اساساً چنین حکم نامعقول و غیرعقلایی وضع شده است؟ به نظر می‌رسد که بهترین تحلیل و تفسیر در باب خمس این است که خمس تماماً همانند انفال در اختیار امام و حاکم اسلامی است و جزء اموال دولتی و بیت‌المال بشمار می‌آید اما با توجه به اینکه شارع مقدس زکات را بر سادات و هاشمیین حرام کرده است بر دولت و حاکم اسلامی الزام کرده است که با خمسی که در اختیار او قرار می‌گیرد نیاز سادات فقیر را برآورده کند و آنها را در اولویت قرار دهد. مخصوصاً با توجه به اینکه سادات انتساب به پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) دارند بر پیامبر (ص) و امام معصوم است سادات فقیر را عائله خودشان بدانند و الزاماً از خمس، هزینه زندگی آنها را تأمین کنند. این امر نه به این معناست که سادات فقیر صاحبان سهام به معنای مالکیت‌اند و نه به معنای این است که حاکم و دولت موظف است نصف خمس را منحصرماً برای سادات فقیر مصرف کند بلکه تنها به این معناست که از جهت مصرف، رفع نیازمندی‌های سادات فقیر، الزاماً در اولویت است (هاشمی شاهرودی، همان، ۳۹۵-۳۹۶). تنها نکته‌ای که در اینجا باقی می‌ماند این است که آیا مالکیت امام بر سهم امام (طبق نظر مشهور فقهای امامیه) و یا بر تمام خمس (طبق مبنای برخی دیگر از فقها که مختار ما نیز بود) از چه نوع مالکیتی است؟ آیا مالکیت خصوصی است یا عمومی؟ به تعبیر فنی - تر و رساتر آیا مالک خمس و یا سهم امام شخصیت حقیقی امام است و یا شخصیت حقوقی او؟ مقصود از شخصیت حقوقی همان عنوان امامت و رهبریت و حاکمیت اجتماعی و سیاسی است. مشهور قائلند که مالکیت امام بر سهم امام مالکیت شخصی است. شخصیت حقیقی امام مالک این همه اموال است چنان که در باب انفال نیز بر همین قولند به همین خاطر در مورد وظیفه شیعیان بویژه در عصر غیبت در مورد

سهم امام دیدگاه‌های عجیب و غریبی را مطرح کرده‌اند، مثلاً برخی قائل به دفن آن و یا انداختن در دریا هستند و برخی قائلند که باید نگهداری شود و بر نگهداری آن در موقع مرگ وصیت شود تا اینکه زمان ظهور حجت فرا برسد و به دست مبارک او برسد، بزرگانی همانند شیخ مفید در مقنعه و شیخ در نهایه و ابی‌الصلاح در کافی و ابن‌براج در مهذب و ابن‌ادریس در سرائر و علامه در نهایه و مختلف به یکی از این دو دیدگاه عجیب تن داده‌اند (مقنعه، ۴۶، نهایه، ۲۰۱؛ کافی، ۱۷۳؛ مهذب، ۱، ۱۸۱؛ سرائر، ۱۱۶؛ مختلف-الشیعه، ۲۱۰). برخی قائلند که سهم امام همانند سهم سادات برای سادات فقیر صرف شود، محقق در شرایع (شرائع الإسلام، ۱، ۱۸۲) و برخی دیگر از اصحاب به این قول گرایش پیدا کردند، برخی مانند ابن حمزه قائلند که سهم امام برای شیعیان و پیروان و محبان اهل بیت صرف شود (وسیله، ۱۳۷). برخی مانند صاحب جواهر و فقیه همدانی حکم مجهول‌المالک را درباره سهم امام اجرا کرده‌اند یعنی باید همانند مال مجهول‌المالک به فقرا و نیازمندان صدقه داده شود (جواهر الکلام، ۱۶، ۱۷۷؛ مصباح الفقیه، کتاب الخمس، ۱۵۹، چاپ حجری) و برخی به این نظریه تن داده‌اند که چون اموال شخصی امام معصوم (ع) است باید در راهی مصرف شود که احراز کنیم او راضی است. مشهور میان علمای متأخر همین قول است. این گروه از علما معتقدند که اگر سهم امام در راه تقویت و ترویج دین و مکتب اهل بیت و تقویت حوزات علمیه و تأمین حوائج طلاب و مبلغان دینی مصرف شود به رضایت امام معصوم (ع) یقین داریم. لذا این مراجع و فقها در این دوران اخیر سهم امام را این گونه مصرف می‌کنند (خویی، ۳۲۵). بر همه این دیدگاه‌ها اشکالات جدی مطرح است که برای پرهیز از اطاله مقاله از آنها صرف‌نظر می‌کنیم ولی نکته اصلی این است که همه این دیدگاه‌ها بر آن پیش فرض استوار است که مالکیت امام بر سهم امام و یا تمام خمس از قبیل مالکیت خصوصی و شخصی است اما چنان که گفتیم اینگونه نیست بلکه عنوان و شخصیت حقوقی امام مالک آن است بنابراین مجالی برای این دیدگاه‌ها نخواهد بود، زیرا در اینصورت نباید با سهم امام و یا تمام خمس به مثابه مال شخصی برخورد شود بلکه به مثابه بیت‌المال و اموال دولتی باید برخورد شود یعنی امام به اعتبار اینکه امام و حاکم و رهبر جامعه اسلامی است مالک و متصدی این اموال است بنابراین نه جا دارد که این اموال دفن شود و یا حفظ و وصیت شود و یا برای سادات مصرف شود و یا به شیعیان پرداخت شود و یا همانند مال مجهول‌المالک با آن برخورد شود و یا به گونه‌ای مصرف شود که احراز کنیم مالک خصوصی این اموال رضایت دارد. بلکه با خمس و یا سهم امام و انفال همانند اموال دولتی برخورد می‌شود در اینصورت مالکیت بر این اموال اختصاص به معصومین نیز نخواهد داشت بلکه نائبان خاص و یا عام او

که عهده‌دار ولایت و حاکمیت اجتماعی‌اند نیز مالک و متصدی این اموال خواهند بود. به نظر می‌رسد این دیدگاه نسبت به دیدگاه اول اقوی و ارجح است. شواهد این دیدگاه به قرار زیر است: الف: اگر سهم امام و یا انفال ملک شخصی امام است چرا بعد از او به وراثت او به ارث نمی‌رسد، ظاهراً هیچ یک از فقها حکم اموال خصوصی را از این جهت بر این اموال بار نکرده‌اند، آیا باورمندان به این قول به لوازم این قول تن می‌دهند مثل اینکه امام این همه اموال را برای مصارف شخصی خود و فرزندان و خانواده و عشیره خود هزینه کند و دیگران را از آن محروم سازد.

ب: نفس این جعل و تشریح لغو و غیرمعقول و بلاوجه است. عقل زیر بار این جعل و تشریح نمی‌رود، چگونه خداوند این همه اموال هنگفت که اموال دولتهاست (خمس و انفال با آن همه وسعت و گستردگی) را برای یک شخص جعل می‌کند؟ بالا بودن شأن و منزلت نمی‌تواند توجیه این جعل و تشریح باشد.

ج: تعبیرات روایات که دلالت بر این دارد که این اموال مال امام است خود، قرینه و شاهد بر این نظریه است زیرا ظهور عرفی و عقلایی در این دارند که امام بما هو امام، مالک این اموال است نه امام بما هو زید و عمرو. به تعبیر دیگر فهم عرفی این است که حیثیت امامت برای مالکیت این اموال حیثیت تقییدیه است نه تعلیلیه.

و: در برخی از روایات تعبیراتی آمده است شاهد بر این نظر است مثلاً آمده است که این اموال مال والی است (وسائل الشیعه، همان) و یا آمده است مال قائم بر امور مسلمین است (همان)

ه: آیه خمس خود گواه این قول است زیرا در آن آمده است خمس منحصرأً مال خداست و مال رسول است و مال ذی‌القربی است، جعل این مالکیت برای خدا چنان که گفته شد علی‌القاعده از جهت عنوان ولایت و حاکمیت اوست نه الوهیت و یا خالقیت و ... او، قهراً جعل این مالکیت برای رسول و یا امام نیز به همین حیثیت است.

و: روایاتی دلالت بر این دارند که سهم خدا به پیامبر و سهم خدا و پیامبر به امام اختصاص می‌یابد، همین نشان می‌دهد که شخصیت حقیقی پیامبر مالک نیست و گرنه می‌بایست با مرگ او این سهم نیز ساقط شود.

ز: در روایت ابن راشد جمله‌ای آمده است که شاهد بر این قول است در آنجا آمده است که امام فرمود: «ماکان لأبی بسبب الأمامه فهو لی و لیس ارثاً» (وسائل الشیعه، همان، باب ۲ از ابواب انفال حدیث ۶ ...).

ح: از مهمترین شواهد این قول این است که جعل مالکیت دولت و حاکم بر اموال عمومی و مالیات‌ها امری است ارتكازی و شایع در میان عرف و عقلا، همین امر ارتكازی و عرفی و عقلایی قرینه بر این است که جعل مالکیت بر این اموال در اسلام نیز از همین قبیل است.

آخرین نکته‌ای که اشاره به آن مفید است این است که بر اساس این دیدگاه ظاهراً نتوان خمس را به غیرحاکم و والی اسلامی داد زیرا خمس از سنخ مالیات‌های دولتی و بیت‌المال دولت اسلامی است در هیچ جای دنیا مرسوم نیست که مالیات‌های حکومتی را به کارشناسان علمی و صاحب‌نظران حقوقی پرداخت کنند، به نظر می‌رسد که پرداخت خمس به مراجع تقلید از این قبیل است. اگر گفته شود که طبق نظر فقهی ولایت فقیه، همه فقهای واجد شرایط دارای ولایت‌اند لذا می‌شود به همه آنها پرداخت کرد، پاسخ این است که اولاً برای ولایت بر جامعه اسلامی شرایطی سخت لازم است معلوم نیست هرکسی که برای عده‌ای شأن مرجعیت را پیدا می‌کند حائز آن شرایط باشد، ثانیاً حتی طبق این قول تراحم فقهی با فقیه دیگر در امر ولایت جائز نیست همان گونه که تراحم یک قاضی با قاضی دیگر در امر قضاوت و حکم جائز نیست. معنای این سخن این است پس از اینکه با یک راهکار عقلایی و شرعی فردی از میان فقهای حائز شرایط عملاً عهده دار امر ولایت می‌شود دخالت در شؤون ولایت از جانب فقهای دیگر به دید عرف و عقلا تراحم با کار اوست و پذیرفته نیست. آیا جمع‌آوری مالیات‌های دولتی از جانب کسی که فعلاً و خارجاً عهده‌دار ولایت نیست مزاحمت در شؤون ولایت محسوب نمی‌شود؟ از این گذشته اکثر فقها بر این عقیده‌اند که سهم امام ملک شخصی امام معصوم است و صاحب مال باید در عصر غیبت آن را در راهی که یقین دارد صاحب آن (امام) راضی است مصرف کند. بر اساس این دیدگاه همین که خود شخص صاحب مال احراز کند که مصرف در راهی مورد رضای امام است برای مصرف کافی است دیگر نیازی نیست که این اموال را به مرجع تقلید خود تحویل دهد.

۵- نتیجه‌گیری

مشهور فقهای امامیه مورد مصرف خمس را به دو صنف سهم امام و سهم سادات تقسیم می‌نمایند و ذیل هر کدام سه دسته را صاحب خمس می‌دانند. نگارنده با بررسی مستندات این نظریه و بعد از نقاش در آن نظریه دیگری را ارائه نموده و از آن دفاع نموده است. به نظر می‌رسد صاحب اصلی همه خمس امام و حاکم اسلامی است با توجه به این نکته که مالکیت متعلق به حیثیت حقوقی اوست نه حیثیت حقیقی اش

وآن سه گروه ایتم و مساکین و ابن سبیل مصارف‌اند نه صاحبان سهام، از این گذشته سادات و هاشمی-بودن این سه گروه الزامی و همیشگی نیست.

فهرست منابع

۱. ابن ادریس حلی، محمدبن منصور، (۱۴۱۰)، السرائر، جلد ۱، انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول.
۲. ابن براج، عبدالعزیز، (۱۴۰۶)، المهذب، جلد ۱، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چاپ اول.
۳. اردبیلی، احمدبن محمد، (۱۳۷۳)، انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول.
۴. انصاری، مرتضی، (بی‌تا)، کتاب الخمس، به نقل از منتظری، کتاب الخمس و الأنفال.
۵. بروجرودی، محمدحسین، مقرر فاضل لنکرانی، (۱۴۲۳)، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله، الخمس و الأنفال، مرکز فقه الأئمة الأطهار، چاپ اول.
۶. حر عاملی، محمدبن الحسن، (۱۳۹۶)، وسائل الشیعه، جلد ۶، المکتبه الاسلامیه، چاپ چهارم.
۷. حکیم، محسن، (۱۳۹۰)، مستمسک العروه الوثقی، جلد ۹، مطبعه الآداب فی النجف الأشرف، چاپ سوم.
۸. حلی، محمدحسن، به نقل از منتظری، حسینعلی، (۱۳۶۲)، کتاب الخمس و الأنفال، انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول.
۹. خویی، ابوالقاسم، (۱۳۶۴)، مستند العروه الوثقی، کتاب الخمس، انتشارات لطفی، چاپ اول.
۱۰. شاهرودی، محمود، (۱۴۲۹)، کتاب الخمس، جلد ۱ و ۲، مؤسسه دائره معارف الفقه الاسلامی، قم، چاپ سوم.
۱۱. طباطبایی، محمدحسین، (۱۳۹۴)، المیزان، جلد ۹، چاپ آخوندی، دار الکتب الإسلامیه، چاپ سوم.
۱۲. طوسی، محمدبن الحسن، (۱۴۰۰)، النهایه فی مجرد الفقه و الفتوی، دارالکتب العربی، بیروت، چاپ دوم.
۱۳. عاملی، محمد، (۱۴۱۰)، مدارک الاحکام، مؤسسه آل‌البتیت، قم، چاپ اول.
۱۴. فاضل لنکرانی، محمد، (۱۴۲۳)، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله، الخمس و الأنفال، مرکز فقه الأئمه الأطهار، چاپ اول.
۱۵. منتظری، حسینعلی، (۱۳۶۲)، کتاب الخمس و الأنفال، انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول.
۱۶. موسوی خمینی، روح‌الله، (۱۳۸۰)، تحریر الوسیله، جلد ۱، مؤسسه انتشارات دارالعلم، چاپ نهم.
۱۷. میلانی، محمد هادی، (بی‌تا)، کتاب الخمس، بی‌جا، چاپ اول.
۱۸. نجفی، محمدحسن، (۱۴۰۴)، جواهر الکلام، جلد ۱۶، دار احیاء التراث العربی، بیروت.
۱۹. یزدی طباطبایی، محمدکاظم، (۱۳۵۸)، عروه الوثقی، کتاب الخمس، جلد ۲، المکتبه العلمیه الاسلامیه، چاپ اول.